

## نقش سعدی در نام‌آوری شیراز

محمدحسین کرمی\*

دانشگاه شیراز

چکیده

با آنکه نام شیراز به عنوان یکی از شهرهای مهم ایران از سده‌های گذشته در بسیاری از متون تاریخی و ادبی مختلف آمده است، اما تا پیش از ظهور شیخ اجل سعدی، ترجیح چندانی بر سایر شهرهای ایران ندارد و همانند شهرهایی چون تبریز و طوس و یزد و اصفهان و بخارا است. اما از زمانی که سعدی در قرن هفتم به قدم از شیراز می‌رود و به سر بازمی‌گردد و خاک شیراز و آب رکن‌آباد دست از دامنش برنمی‌دارند و خوشی و تفریح نوروز شیراز را در شعر خود یادآور می‌شود، چشمان شاعران و شعرخوانان تمام قلمرو پهناور زبان فارسی، از کناره‌های رود سند و فرارود گرفته تا کناره‌های دریای مدیترانه و سیاه و در حقیقت چشم تمام دنیای اسلامی به سوی شیراز خیره می‌گردد، بطوری‌که در این گستره کم‌تر شاعری توانست شعری بگوید و سعدی و شیراز را در نظر نداشته باشد! از همین روزگار است که نام شیراز مانند یک اصطلاح ادبی وارد حوزه‌ی شعر می‌شود و شهر شیراز به عنوان سرزمین شعر و ادب شهره‌ی آفاق می‌گردد و آنچه را وابستگی و نسبتی با شیراز داشت مانند شعر سعدی، زیبا، جذاب و چشم‌نواز جلوه می‌کند. شهر شیراز زیباتر می‌شود، مردمانش زیبا و مهمان‌نواز می‌شوند، خاک شیراز گل‌پرور و آب و هوایش هم‌طراز بهشت می‌شود و ... و شاعرانی که در شهرهای دیگر زاده‌اند آرزو می‌کنند که کاش شیرازی بودند. با این توضیحات جایگاه شیراز را در شعر و ادب فارسی به دو دوره‌ی شیراز پیش از ظهور سعدی و پس از او تقسیم کرده و با اسناد و شواهد مورد بررسی قرار داده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: آوازه‌ی شیراز، رکن‌آباد، سعدی، سده‌ی هفتم.

\* استاد زبان و ادبیات فارسی mhkarami@rose.shirazu.ac.ir

## ۱. گذشته‌ی شیراز

با اینکه به درستی روشن نیست که بنای شهر شیراز در چه زمانی نهاده شده است و به دلیل سستی مصالحی که ساختمان‌های شهر داشته است، از آثار بسیار کهن چیزی بازمانده است، اما وجود آثار سنگی ماندگار مانند تصاویر سنگی شاهان ساسانی و بقایای آتشکده و معبدهایی که در کوه‌های چسبیده به شیراز وجود دارد، و به نام قصر ابونصر و فهندژ و ... خوانده می‌شود و از لوحه‌های عیلامی مکشوف در تخت جمشید، کهن‌سالی و دیرینگی این شهر به خوبی آشکار می‌شود. (خوب نظر، ۱۳۸۰: ۴۵-۵۳)

خوب‌نظر پس از نقل همه‌ی مطالبی که درباره‌ی احداث شیراز در کتاب‌های مختلف آمده چنین نظر داده است: «به هر صورت آنچه از همه‌ی شواهد و مدارک موجود می‌توان استنباط نمود این است که بی‌تردید قبل از آمدن مسلمین به خطه‌ی فارس، در جلگه شیراز و به احتمال زیاد در اطراف قصر ابونصر و بَرَم‌دلک اگر نه شهر، لاققل قصبه یا قصباتی مسکون از زرتشتیان وجود داشته است.» (همان، ۵۶)

بنای شهر کنونی شیراز به اشخاص مختلفی نسبت داده شده است؛ ولی به هر حال این امر در قرن اول هجری به وسیله‌ی امویان بوده است. این شهر به دلیل موقعیت مناسب طبیعی و نظامی و انتخاب آن به عنوان مرکز قدرت سیاسی و سپس پایتخت شدن آن، رشد و ترقی کرد و ابتدا به وسیله‌ی عمر بن عبدالعزیز مساجدی در شهر ساخته شد و سپس مسجد مشهور عتیق در قرن سوم به وسیله‌ی عمرو لیث صفاری و پس از آن آب معروف به رکن‌آباد به وسیله‌ی رکن‌الدوله‌ی دیلمی به شیراز کشیده شد و پس از او عضدالدوله‌ی دیلمی بند امیر را بنا نهاد و بدین ترتیب موقعیت سیاسی و طبیعی شیراز روز به روز مناسب‌تر شد و روی به توسعه نهاد. با این وجود تا قرن چهارم نیز این شهر چندان بزرگ و با اهمیت نبوده است. چنانکه استخری در الممالک و الممالک که در قرن چهارم به عربی نوشته و در قرن پنجم و ششم به فارسی برگردانده شده در معرفی شهرهای دارابجرد نوشته است: «بزرگ‌تر شهری در آنجا پسا است چند شیراز باشد و هوای پسا به از هوای شیراز است.» (استخری، ۱۳۶۸: ۱۱۲)

پس از دیلمیان سلجوقیان و پس از آن اتابکان بر شیراز مسلط شدند و هر کدام از خاندان‌ها در ایجاد مدارس و موقوفات اقدامات مهمی انجام دادند تا سرانجام اتابکان سلغری قدرت را در فارس به دست گرفتند و شیراز را مرکز حکومت خود قرار دادند

و پس از حمله‌ی مغول که تمام شهرهای مهم ایران مورد تاخت و تاز و ویرانی قرار گرفت، شیراز و فارس با تدبیر اینان از تهاجم در امان ماند و علاوه بر این گروه‌هایی از دانشمندان و شاعران و نویسندگان، شیراز را به عنوان مکانی امن انتخاب کردند، و مقدمات زیربنایی برای توسعه‌ی ادبی شیراز بیش از پیش فراهم شد.

## ۲. سهم سعدی در نام‌آوری شیراز

نویسنده‌ی این مقاله با بررسی آثار ادبی و تاریخی فراوان به این اعتقاد رسیده است که در طول تاریخ کم‌تر کسی به اندازه‌ی سعدی شیرازی، در شهرت و نام‌آوری این شهر تأثیر داشته است، با اینکه نباید نقش حاکمانی که در آبادی و پیشرفت این شهر کوشیدند و در بهبود موقعیت طبیعی و جغرافیایی (زیبایی شهر) و اهمیت سیاسی این شهر نقش داشتند و عالمان بزرگی چون ابن خفیف و قطب‌الدین شیرازی و جنید شیرازی، روزبهان و علما و شاعران پس از سعدی، بویژه نقش بسیار مهم و بزرگ حافظ را هرگز نباید از یاد برد. اما در این مقاله تأثیر سعدی در شهره شدن شیراز بطور مختصر در چند محور مهم مورد مطالعه قرار می‌گیرد:

یکی از محورها، اشعار زیبایی است که به همراه نام سعدی، نام شیراز را در همه جا پراکند. دیگری عشق و علاقه‌ی سعدی و ستایش فراوان شیراز در اشعار او است. سپس سفرهای فراوان سعدی به شهرهای مهم آن روزگار و جلب توجه مردم به سوی خود و شهرش شیراز. چهارم توجه تمامی یا اکثر قریب به اتفاق شاعران هم‌عصر و پس از سعدی به شعر و شهر او است. نقش سعدی در شهرت شیراز به حدی است که حضور شیراز و اهمیت آن در ادبیات فارسی را باید به دو دوره‌ی متفاوت تقسیم کرد: روزگار پیش از سعدی، روزگار سعدی و پس از او.

## ۳. شهرت شیراز پیش از سعدی

به طور خلاصه، اما با اطمینان می‌توان گفت که نام و آوازه‌ی شیراز در شعر بیشتر شاعران پیش از سعدی یا اصلاً نیامده است، و یا اگر ذکری از شیراز شده است، به عنوان شهری معمولی و بدون هیچ‌گونه امتیازی نسبت به شهرهای دیگر و اغلب به دلیل مناسبت لفظ شیراز به عنوان قافیه‌ی شعر بوده است.

مثلاً در اغلب دیوان‌های چاپ شده‌ی پیش از سعدی که مورد بررسی قرار گرفت در دیوان این شاعران هرگز نامی از شیراز وجود ندارد: دیوان ناصر خسرو، جمال‌الدین عبدالرزاق، عنصری، مسعود سعد، قطران تبریزی، منوچهری دامغانی، مجیر بیلقانی، انوری ابیوردی، سنایی غزنوی، عمیق بخاری، عبدالواسع جبلی، اثیر اخسیکتی، ادیب صابر، ابوالفرج رونی، خیام، ظهیر فاریابی، عطار نیشابوری، سیدحسن غزنوی، نظامی گنجوی و ... در آثار اینان حتی یکبار نام شیراز نیامده است. حتی خاقانی شروانی که از همه چیز و همه جا سخن گفته است، هیچ نامی از شیراز نبرده است.

تنها شاعرانی که نامی از شیراز در شعرشان آمده است چنین است:

۱. فرخی سیستانی شاعر خوش بیان قرن چهارم و پنجم هجری (متوفای ۴۲۹ هـ) در شریطه‌ی یکی از قصایدش که حروف اصلی قافیه «آز» بوده است نام شیراز را آورده است بدین صورت:

تا نیرد چو کبوتر به سوی قزوین ری      تا نیاید سوی غزنین به زیارت شیراز  
پادشا باش و به ملک اندر بنشین و بگرد      شادمان باش و به شادی بخرام و بگراز  
(فرخی، ۱۳۶۳: ۲۰۰)

چنانکه می‌بینید شیراز در این شعر حتی در برابر غزنین وزنی ندارد، به طوری که باید به زیارت آن شهر برود! فرخی در شعر دیگری که به مدح احمد حسن میمنندی اختصاص دارد، از شهر شیراز نیز مانند شهرهای معمولی دیگری که سلطان فتح می‌کند، نام برده است:

ور نکو بنگری به راه دراست      نامه‌ی فتح بصره و شیراز  
(همان، ۲۰۲)

چنانکه ملاحظه می‌شود فقط اقتضای قافیه شاعر را واداشته تا از شیراز نام ببرد. چون ز ری رایت تو رو به سوی ساوه نهاد      بود آسیب تو در شوشتر و در اهواز  
خطبه بر نام تو کردند همی در بغداد      باده بر یاد تو خوردند همی در شیراز  
(همان، ۳۹۱)

۲. امیرمعزی (متوفای ۵۲۰ هـ) نیز فقط یکبار به همراه ذکر نام چندین شهر به دلیل مناسبت قافیه نام شیراز را نیز ذکر کرده است:

خطبه بر نام تو کردند همی در بغداد      باده بر یاد تو خوردند همی در شیراز  
(امیرمعزی، ۱۳۶۲: ۳۹۱)

۳. باباطاهر عریان: از کسانی است که شعر او بسیار مورد دستکاری قرار گرفته است. اگر بتوان به دویستی زیر اعتماد کرد و منابع کهن، آن را تأیید کند، تنها ویژگی آن برای باباطاهر این است که در شیراز آشنایان فراوان یا شاید هم‌مشریان او وجود دارد:

صفاهونم صفاهونم چه جایی      که هر یاری گرفتم بی وفا بی  
بشم یکسر بتازم تا به شیراز      که در هر منزلی صد آشنا بی  
(باباطاهر عریان، ۱۳۶۶: ۶۴)

۴. سوزنی سمرقندی نیز نام شیراز را در قافیه‌ی شعری آورده است:

ز روی تجربه را گر کمینه بنده‌ی خود      سوی شهنشاه کرمان فرستی و شیراز  
(سوزنی سمرقندی، ۱۳۳۸: ۳۵)

۵. فخرالدین اسعد گرگانی نیز چهار بار در صفحات ۲۷ و ۳۵ و ۴۲ و ۲۸۱ نام شیراز را آورده است که هیچ کدام در ستایش شیراز نیست و مانند موارد پیش است، مانند: چو نام او شنیدند آمدند باز      ز کوهستان و خوزستان و شیراز  
(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱: ۳۵)

تمام اشعاری که پیش از شیخ اجل در آثار شاعران بدست آمد همین چند بیت محدود بود. که هیچگونه امتیازی برای شیراز نسبت به شهرهای دیگر، در آنها دیده نمی‌شود. در این بخش به بررسی شیراز در اشعار سعدی می‌پردازیم و پس از آن به آثار شاعران هم‌عصر یا پس از وی خواهیم پرداخت.

#### ۴. شیراز در اشعار سعدی

بدون تردید، هیچ شاعری - حتی حافظ - به اندازه‌ی سعدی نه درباره‌ی شیراز و خوبی‌ها و زیبایی‌های آن شعر سروده است و نه به اندازه‌ی اشعار او مؤثر بوده است. علاوه بر شوق طبیعی که هر شهروندی به وطن خویش دارد، شاید رنج و مرارت سفرهای دور و دراز و ناملايمات فراوان و دل‌تنگی برای وابستگان، سعدی را بیش‌تر به یاد شیراز می‌انداخته و زبان گویای او را به ستایش وامی‌داشته است. شیخ در همه‌ی آثار خویش از شیراز و نیکی‌های آن یاد کرده است.

علاوه بر این او با آن زبان شیرین و شوخ‌طبعی به هر کجا که سفر می‌کرده نام و یاد نیک شیراز را با خود می‌برده و مانند بذری در آن سرزمین‌ها می‌کاشته است و هر کسی که سعدی شیرین‌زبان شوخ‌طبع را می‌دیده، همراه دل‌بستگی به او، به شهری که او را در دامن خویش پرورش داده نیز دل می‌بسته! به جز این بدون تردید همین که شیخ شعری می‌سروده، نوشته‌هایش را مانند کاغذ زر می‌برده‌اند و طولی نمی‌کشیده که در تمام دنیای اسلامی آن روزگار از ماورای جیحون تا ساحل دریای سیاه و مدیترانه پخش می‌شده و تنها نگاهی گذرا به آثار شاعرانی که همان روزگار، در این حوزه‌ی وسیع تحت تأثیر مستقیم سعدی قرار گرفته‌اند، این سخن را تأیید می‌کند؛ پس سعدی به حق فرموده است:

شنیده‌ای که مقالات سعدی از شیراز      همی برند به عالم چو نافه‌ی ختنی  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۶۳۷)

و یا بیت زیبای

جهان به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی      سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست  
(همان، ۷۰۹)

جالب است که در همان روزگاران دور و دراز سفر، شعرهای سعدی همراه با شهرت او به شیراز نیز می‌رسیده و در اینجا نیز مشتاقانش منتظر بازگشت او به وطن بوده‌اند، و هنگام بازگشتش با تواضعی که در ابیات زیر می‌بینیم، علاقه‌ی دوستدارانش را دوچندان می‌کرده است:

همانا که در پارس انشای من      چو مشک است کم‌قیمت اندر ختن  
چو بانگ دهل هولم از دور بود      به غیبت درم عیب مستور بود  
گل آورد سعدی سوی بوستان      به شوخی و فلفل به هندوستان  
چو خرما به شیرینی اندوده پوست      چو بازش کنی استخوانی در اوست  
(سعدی، ۱۳۶۹: ۳۸)

حقیقت این است که سعدی با نظر لطف و تواضع به ادیبان و شعرای شیراز نگرسته و گرنه هیچ شاعر و ادیبی در شیراز به پای او نمی‌رسیده است. در آغاز همین شعر در دیباجه‌ی بوستان، عشق به شیراز و برتری مردان پاک آن را چنین به رشته‌ی نظم کشیده است:

در اقصای عالم بگشتم بسی      به سر بردم ایام با هر کسی

تمتع به هر گوشه‌ای یافتم      ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم  
 چو پاکان شیراز خاکی نهاد      ندیدم که رحمت بر این خاک باد  
 تولای مردان این پاک بوم      برانگیختم خاطر از شام و روم  
 (سعدی، ۱۳۶۲: ۲۰۵)

در این اشعار می‌بینیم که چگونه دوستداری مردان پاک این دیار پاک، خاطر سعدی را از شام و روم به سوی شیراز بازگردانده است. و همراه با این اشعار تا چه اندازه نظر خوانندگان جهانی شعرش را از روم و شام و دیگر شهرها به شیراز برمی‌گردانده است.

سعدی در ضمن ابیات دیگری در بوستان، اشعار خود را به نحوی سروده است که گویی شیراز نیز شهری است که مانند مکه مقدس است و باید هنگام ورود به این شهر، با غسل و طهارت وارد شد. و یا شهری است مانند جهان پاک آخرت!

نه چون خواهی آمد به شیراز در      سر و تن بشویی ز گرد سفر  
 پس ای خاکسار گنه عن قریب      سفر کرد خواهی به شهری غریب  
 (همان، ۳۸۶)

همچنین او در لابلائی ابیاتی به ظاهر بسیار ساده و عادی، چندین مطلب مهم و زیبا را گنجانده است؛ در حکایت پادشاهی که کشور خویش را میان دو فرزندش تقسیم کرد و یکی از آنها دادگری پیشه گرفت و دیگری ستم و بیداد؛ در وصف شاهزاده‌ی نخستین آورده است:

بنا کرد و نان داد و لشکر نواخت      شب از بهر درویش شیخانه ساخت  
 .... برآمد همی بانگ شادی چو رعد      چو شیراز در عهد بوبکر سعد  
 (همان، ۲۳۱)

او در این دو بیت، نخست به توصیف و ستایش شاهزاده‌ی دادگری پرداخته که برای مردم مایه‌ی خیر و نیکی شده است، دوم توصیف اوضاع شیراز در روزگار خودش که همزمان با بوبکر سعد بوده و در اثر دادگری او و فراوانی نعمت و ناز، بانگ شادی و ولولهای مردم مانند رعد بلند بوده است و مهم‌تر از این‌ها مدح غیرمستقیم، کوتاه و بسیار تأثیرگذار سعدی است.

سعدی در غزلیات، بیش از تمامی آثارش به شیراز توجه داشته است و با همان گویایی که معشوقی را ستایش می‌کند، شیراز را ستوده است:

روی گفتم که در جهان بنهم  
گردم از قید بندگی آزاد  
که نه بیرون پارس منزل هست؟  
شام و روم است و بصره و بغداد؟  
دست از دامنم نمی‌دارد  
خاک شیراز و آب رکناباد  
(همان، ۴۶۸)

گویی خاک شیراز و آب رکن‌آباد معشوقانی هستند که دست به دامن سعدی زده‌اند و مانع خروج او از شیراز شده‌اند.

از این شعر عاشقانه‌تر غزلی است که مرحوم فروغی - نمی‌دانم به چه دلیل - در مجموعه‌ی مواعظ سعدی، جای داده است. این غزل سرشار از شور و شوق و سرمستی است و حالت عاشقانه‌ی دل‌پسندی که در وجود سعدی هنگام سرودن این شعر بوده است کاملاً هویدا است؛ ابیاتی از این غزل را به گوش هوش می‌شنویم:

سعدی اینکه به قدم رفت و به سر باز آمد  
مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد  
... سالها رفت مگر عقل و سکون آموزد  
تا چه آموخت کزان شیفته‌تر باز آمد  
خاک شیراز همیشه گل خوشبوی دهد  
لاجرم بلبل خوش‌گوی دگر باز آمد  
پای دیوانگیش برد و سر شوق آورد  
منزلت بین که به پا رفت و به سر باز آمد  
میلش از شام به شیراز به خسرو مانست  
که به اندیشه‌ی شیرین ز شکر باز آمد  
چه ستم کو نکشید از شب دیجور فراق  
تا بدین روز که شب‌های قمر باز آمد  
(همان، ۷۱۴)

سعدی در این غزل دیدار عزیزان شیرازی را به منزله‌ی آب زندگی‌بخش خوانده است و شهر شیراز را گلزاری خوانده که بلبل خوشگویی چون او را فرا می‌خواند. دیوانگی او را با پای از شیراز برده است و شوق و عشق، او را با سر بازگردانده و سرانجام بازگشتش از شام به شیراز را مانند انصراف خسرو از شکر اصفهانی به سوی شیرین، دوست‌داشتنی دانسته است.

در غزلی دیگر شیراز چنان خوشبوست، که اگر بادی از آن‌جا به سوی صحرا رود، صحرا را مشک‌بوی می‌کند. یعنی به جای اینکه بادی از صحرا بوزد و شیراز را خوش‌بوی کند، بادی از شیراز می‌وزد و صحرا را خوشبو می‌کند.



شیراز مشکین می‌کند چون ناف آهوی ختن گرباد نوروز از سرش بویی به صحرا می‌برد  
(همان، ۴۷۵)

سعدی بارها به ستایش شیراز و توصیف زیبایی این شهر پرداخته، به طوری که هر خواننده‌ای ندیده دل‌بسته‌ی این شهر می‌شود و آرزو می‌کند که این شهر را با این همه زیبایی ببیند و لذت ببرد:

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود با رفیقی دو که دایم نتوان تنها بود  
خاک شیراز چو دبیای منقش دیدم وان همه، صورت شاهد که بر آن دیبا بود  
(همان، ۵۰۳)

یا:

خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز که بر کند دل مرد مسافر از وطنش  
(همان، ۵۳۱)

آیا سعدی با این بیت مسافران در ایام نوروز را به شیراز فرا نخوانده است؟ و حتی امروزه بخش مهمی از مسافران برای دیدار او نمی‌آیند؟  
باد صبح و خاک شیراز آتشی است هرکه را در وی گرفت آرام نیست  
(همان، ۷۸۹)

و یا اشعاری که در بخش مواعظ سروده است؛ مانند:

این نسیم خاک شیراز است یا مشک ختن یا نگار من پریشان کرده زلف عنبرین  
(همان، ۵۸۸)

به نظر می‌رسد کسی نمی‌تواند ابیات زیر را بخواند و تحت‌تأثیر روانی و عاطفی قرار نگیرد، و نظر وی نسبت به شیراز مانند زمانی باشد که این اشعار را نخوانده است:  
اگر مطالعه خواهد کسی بهشت برین را بیا مطالعه کن گو به نوبهار زمین را  
نعیم خطه‌ی شیراز و لعبتان بهشتی زهردریچه نگه‌کن که حور بینی و عین را  
گرفته راه تماشا بدیع چهره بتانی که در مشاهده عاجز کنند بتگر چین را  
(همان، ۴۰۷)

شیخ در این اشعار نیز که در بخش مواعظ جای گرفته، چنان از زیبایی شیراز در بهار، و از زیبارویان بهشتی روی این شهر سخن گفته است که گویی دلاله‌ای چیره‌زبان

است که مأموریت دارد دخترانی زیبا را به شوی دهد و نمایشگاهی برای به تماشا نهادن آن‌ها در عرصه‌ی تماشایی ترتیب داده است.

شیخ بزرگ، شیراز را شهری معرفی کرده که مردمان نیک‌خو و زیبارویان مهربان آن دل‌ها را به بند می‌کشند و با دلربایی او را در شیراز میخ‌کوب می‌کنند.

ذوقی چنان ندارد بی‌دوست زندگانی      دودم به سر برآمد زین آتش نهانی  
شیراز در نبسته‌است بر کاروان و لیکن      ما را نمی‌گشایند از قید مهربانی  
(همان، ۶۴۰)

او در بیتی از قصاید خویش با مدح اتابک مظفرالدین سلجوقشاه، سعادت‌مندی شیرازیان را تعبیر به زندگی کردن زیر بال هما کرده است.  
چه نیک‌بخت کسانی که اهل شیرازند      که زیر بال همای بلند پروازند  
(همان، ۷۱۷)

جای دیگر می‌فرماید:  
... میلت به چه ماند؟ به خرامیدن طاووس      غمزت به نگه کردن آهوی رمیده  
گر پای به در می‌نهم از نقطه‌ی شیراز      ره نیست تو پیرامن من حلقه کشیده...  
(همان، ۵۹۵)

و یا در غزلی دیگر می‌فرماید:  
شیراز پر غوغا شده‌است از فتنه‌ی چشم خوشت      ترسم که آشوب خوشت بر هم زند شیراز را  
(همان، ۴۱۵)

و همین علایق است که باعث شده است ترک شیراز برایش دشوار باشد و وقتی می‌خواسته به سفری برود با حسرت واپس می‌نگریسته و بی‌دل و شیفته‌وار زمین را می‌سپرده و به زیبایی می‌سروده است:  
می‌روم وز سر حسرت به فقا می‌نگرم      خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم  
می‌روم بی‌دل و بی‌یار و یقین می‌دانم      که من بی‌دل بی‌یار نه مرد سفرم  
(همان، ۵۵۲)

او در بیتی از غزلیات به خودستایی پرداخته و فرموده است:  
هر متاعی ز معدنی خیزد      شکر از مصر و سعدی از شیراز  
(همان، ۵۲۵)

عشق و علاقه‌ی فراوان سعدی به شیراز در جابه جای کلیات وی آمده است؛ چه هنگامی که خود در شیراز مقیم بوده است و چه پیش‌تر در زمان‌هایی که در سفر به سر می‌برده و آرزومند بازگشت به شیراز بوده و به وسیله‌ی باد بهار، به خاک شیراز پیام می‌داده که:

ای باد بهار عنبرین بوی      در پای لطافت تو می‌رم  
چون می‌گذری به خاک شیراز      گو من به فلان زمین اسیرم  
(همان، ۶۶۳)

متی خللت بشیراز یا نسیم الصبح      خذالکتاب و بَلِّغ سلامی الاحباب  
(همان، ۵۵۷)

سعدی در یکی از غزلیاتی که هنگام سفر و در غربت سروده - و احتمالاً به سوی شیراز باز می‌گشته است و آرزومند بوده که خود را به شیراز برساند، این شهر را قبه الاسلام خوانده و در حق بدخواهان این شهر نفرین کرده است. او در این شعر شیراز را شهر، اولی‌الله و پیران طریقت، و شهر نیکمردان شمرده و بر همه‌ی شهرها برتری داده است:

خوشا سپیده‌دمی باشد آنکه بینم باز      رسیده بر سر الله‌اکبر شیراز  
بدیده بار دگر آن بهشت روی زمین      که بار ایمنی آرد، نه جور قحط و نیاز  
... هزار پیر و ولی بیش باشد اندر وی      که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز  
به حق کعبه و آن‌کس که کرد کعبه بنا      که دار مردم شیراز در تجمل و ناز  
هر آن کسی که کند قصد قبه الاسلام      بریده باد سرش همچو زرّ و نقره به گاز  
که سعدی از حق شیراز، صبح و شب می‌گفت      که شهرها همه بازند و شهر ما شهباز  
(همان، ۷۲۶)

او در شعر دیگری که در متن کلیات تصریح شده، که در ليله البراءة سروده و سر تا پای آن دعا و راز و نیاز است، فرموده:

شبی چنان در هفت آسمان به رحمت باز      ز خویشان نفسی ای پسر به حق پرداز  
... برآر دست تضرع بیار اشک ندم      ز بی‌نیاز بخواه آنچه بایدت به نیاز  
... به نیک‌مردان یارب که دست فعل بدان      ببند بر همه عالم خصوص بر شیراز  
(همان، ۷۲۷)

شیخ اجل در یکی از قطعات، حکایت بیمار پیری را آورده که نزد طبیعی ناله می‌کرد و از او می‌خواست که دارویی توتیاگونه از خاک شیراز برایش فراهم سازد. وی از محل زندگی بیمار، سخنی نگفته است؛ اما هر جا بوده بر خلاف شیراز، آب و هوایی ناساز داشته است؛ او از زبان بیمار گفته است:

روان دردمندم را بیندیش      اگر دستت دهد تدبیر و رای  
و گر دانی که چشمم را بسازد      بساز از بهر چشم توتیایی  
ندیدم در جهان چون خاک شیراز      وزین ناسازتر آب و هوایی  
(همان، ۸۵۱)

در حقیقت سعدی با اشعار زیبای خود، شهرت و آوازه‌ی شیراز را نیز در همه‌ی عالم می‌پراکند. او در مواعظ خود، در بیتی می‌گوید: شنیده‌ام که هرچه در شیراز می‌گویند، در تمامی هفت اقلیم جهان بر سر زبان‌ها می‌افتد و تکرار می‌شود و در بیت پس از آن معلوم می‌شود که منظور شیخ، سخنان خودش است:

شنیدم هرچه در شیراز گویند      به هفت اقلیم عالم باز گویند  
که سعدی هرچه گوید پند باشد      حریص پند دولت‌مند باشد  
(همان، ۸۵۴)

گفتار سعدی همه شور و شوق است و دعوت به عاشقی؛ سخنی نامکرر که مقتضای طبایع مختلف و سنین متفاوت است و خواننده را نیز همچون سعدی بزرگ، مشتاق و دلبسته می‌کند، و او به خوبی از این تأثیرگذاری خود آگاه بوده است. او حتی پیش‌بینی می‌کرده که خاک گورش نیز بویندگان را با عشق، آشنا می‌سازد و چه خوب سروده است:

ز خاک سعدی شیراز بوی عشق آید      هزار سال گرش بعد مرگ من بویی  
(همان، ۶۰۳)

و چه زیبا فراخوانده است:

هرکه نشنیده‌ست وقتی بوی عشق      گو به شیراز آی و خاک من بویی  
(همان، ۶۴۶)

و الحق که درست گفته است.

به هر حال، وجود سعدی برای شیراز، مایه‌ی برکت بوده و هست؛ او در ایام حیات خود با موعظه‌ها و پندهای ملایم و شیرین خود حاکمان و والیان را راهنمایی می‌کرد و اخلاق تند آن‌ها را به تعادل می‌کشاند. و هرگاه مشکلی پیش می‌آمد و مردم درمانده می‌شدند پادرمیانی او گره‌گشا بود و گاه انتقاد تند او، راهنما؛ چنانکه درباره‌ی وضع نابسامان اوقاف شیراز با طنزی زیبا گفته است:

حدیث وقف به جایی رسید در شیراز      که نیست جز سلس،بول را در او ادرار  
فقیه گرسنه تحصیل چون تواند کرد      مگر به روز گدایی کند؛ به شب، تکرار  
(همان، ۸۲۸)

از مجموعه شواهدی که نقل شد معلوم می‌شود سعدی عاشق شیراز بوده و از تکرار نام شیراز لذت می‌برده است. سعدی به هر بهانه‌ای در جای جای آثارش، بارها نام شیراز را برده است به طوری که فقط بیش از ۴۰ بار نام شیراز در اشعارش تکرار شده است و با این تکرارها هم خود لذت برده است و هم بر دیگران تأثیر نهاده است. علاوه بر این او بیش از ۲۰ بار نام پارس و ۲ بار نام فارس را در اشعاری بسیار زیبا آورده است. مثلاً در غزلی فرموده است.

اگر نه وعده‌ی مومن به آخرت بودی      زمین پارس بهشت است گفتمی و تو حور  
(همان، ۷۲۶)

و در وصف معشوقی، با تأکید بر امنیت فراوان و نبود فتنه در پارس فرموده است:  
فتنه از پارس بر نمی‌خیزد      مگر از چشم‌های فتنانت  
(همان، ۴۶۳)

او به مناسبت از تنگ الله اکبر شیراز، آب رکن آباد و شخصیت‌های تاریخی و دینی شیراز به نیکی یاد کرده است.

با عنایت به آثار گذشتگان باید بنیان‌گذار عشق و علاقه به شیراز را سعدی به حساب بیاوریم؛ زیرا در شعر شاعران هم‌زمان با سعدی نیز - که از او تأثیر نپذیرفته‌اند - اشعاری که حکایت از عشق و علاقه‌ای وافر به شیراز باشد، به چشم نمی‌آید.

مثلاً با اینکه مجد همگر (۶۰۷-۶۸۶ هـ) شاعر بزرگ هم‌عصر سعدی سال‌ها در شیراز زندگی کرده و مرتبه‌ی ملک الشعرائی اتابکان سلغری را داشته، چندان توجهی به شهر شیراز و جلوه‌های زیبای آن نکرده است. از مجموعه‌ی اشعار او در قطعه‌ی نسبتاً

مفصلی که در آن از بسیاری از بزرگان نام برده شده و در سفر به مشهد سروده است، تنها یک بار از شیراز یاد کرده است.

روضه‌ی مشهد ار چه روحانی است      حَبْذا بام مسجد شیراز  
(همگر، ۱۳۷۵: ۵۸۵)

و بار دیگر در قصیده‌ای که در مدح ابوبکر سعد سروده، گفته است:

فخر دارد پارس بر کل اقالیم زمین      از مکان چون هست کانون وداد و داد و دین  
خسرو عادل ابوبکر آنکه رای راستان      خواندش از راست‌رایی شهریار راستین  
(همان، ۳۵۰)

#### ۵. تأثیر سعدی بر شاعران همزمان و پس از خود

با اینکه بسیاری از شخصیت‌های علمی و ادبی جهان، مدت‌ها پس از مرگشان در سرزمین‌های دیگر، شهرت و آوازه‌ای به دست می‌آورده‌اند و آثارشان مورد توجه قرار می‌گرفت و یا گاهی در روزگار حیات خود، شهرتی کسب می‌کرده‌اند و پس از مرگشان از یاد می‌رفته‌اند، سعدی از کسانی است که از همان روزگار زندگی، اشعار و نوشته‌هایش را چون کاغذ زر می‌بردند و هر چه می‌گفت، در هفت اقلیم باز می‌گفتند و بدون سخنش انجمنی تشکیل نمی‌شد و سخنش در سراسر دنیای اسلامی سرمشق شاعران و سخنوران بود؛ شاعرانی چون سیف فرغانی (متوفای ۷۰۵) از ماوراءالنهر و ساکن آقسرائی روم یا چند سال پس از آن، همام تبریزی (متوفای ۷۱۴ هـ)؛ اوحدی مراغه‌ای (متوفای ۷۳۸)؛ امیرحسن دهلوی (متوفای ۷۳۷) امیرخسرو دهلوی (متوفای ۷۲۵)؛ خواجوی کرمانی (متوفای ۷۵۹)؛ کمال خجندی (متوفای ۷۹۳ یا ۸۰۳) و ... همگی تحت تأثیر سعدی قرار گرفته و علاوه بر دوستداری سعدی و تقلید از شعر وی، به شیراز نیز علاقه‌ی شگفتی داشته‌اند که پس از این بررسی خواهیم کرد. در این بخش از نوشتار، نقش سعدی را در نام‌آوری شیراز در دو بخش، مورد بررسی قرار می‌دهیم: نخست شهرت سعدی در روزگار خودش و سپس، آوازه‌ی شیراز در شعر فارسی هم زمان یا پس از سعدی.

## ۵. ۱. نام و آوازه‌ی سعدی شیرازی در قرن هفتم

در بررسی اشعار سعدی دیدیم که او تا چه اندازه به شیراز علاقه و توجه داشته و این شهر و مردمش را در همه‌ی آثارش، مورد ستایش قرار داده است. بدون تردید نام سعدی در هر کجای دنیا که آورده می‌شده یا تاکنون می‌شود، با نام شیراز گره خورده است: «هرکجا سعدی بیاید هم‌رهش شیراز هست» پس وقتی که از شهرت و آوازه‌ی سعدی سخن می‌گوییم، در حقیقت از شهرت شیراز نیز سخن گفته‌ایم.

بدون تردید هیچ‌کدام از شاعران زبان فارسی نتوانسته‌اند در زمان حیات خود، به اندازه‌ی سعدی مشهور شود و این امر علاوه بر شیرینی زبان و قدرت بیان و اشعار بی‌نظیر سعدی، به دلیل اخلاق پسندیده، مشرب نیکو و سفرهای فراوان و فعال سعدی نیز می‌باشد. زیرا قرائن نشان می‌دهد که حتی پیش از تدوین و انتشار آثار اصلیش نام او در بسیاری از نقاط جهان بر سر زبان‌ها بود و این امر می‌تواند دلیل بر این باشد که سعدی به هر شهری که می‌رفته سخنرانی و شعرخوانی داشته و گروهی گرد او فراهم می‌آمده‌اند. نشانه‌های مجالس و عظم (مثلاً جامع بعلبک) شعرخوانی و کسانی که از او شعر خودش را می‌پرسیده‌اند (مثل کاشغر) در آثارش چندین بار تکرار شده است.

سعدی در روزگار حیات خود چنان مشهور بود که خان شهید فرزند بَلَبَن فرمانروای بزرگ هند (۶۶۴-۶۸۴) دوبار سعدی را به هندوستان دعوت کرد و سعدی با طرح عذر پیری از رفتن به هند خودداری کرد ولی نسخه‌ای از اشعارش را برای او فرستاد. (نحوی، ۱۳۸۵: ۴۷) و نویسنده‌ی بزرگ ابن الفوطی بغدادی در سال ۶۶۰ هجری نامه‌ای به سعدی نوشته و از او درخواست شعر کرده و برخی از اشعار دریافتی را در جلد ۵، ۲۴۷ از کتاب مجمع‌الاداب ضبط کرده است. (همان، ۴۹)

ابوبکر طیب قونیوی در کتابی به نام *روضه‌الکتاب* که در سال ۶۷۷ تألیف شده چندین شعر از گلستان سعدی را ضبط کرده است. سیف فرغانی نیز که ساکن آقسرای روم بوده است، علاوه بر نقل و تضمین بسیاری از اشعار سعدی، چندین قصیده در مدح سعدی سروده و به شیراز فرستاده که بسیار خواندنی است؛ او خطاب به سعدی گفته است:

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن  
چو بلبل در فراق گل از این اندیشه خاموشم

به دریا قطره آوردن به کان گوهر فرستادن  
که بانگ زاغ چون شاید به خنیاگر فرستادن

تو کشور گیر آفاقی و شعر تو تو را لشکر      چنین لشکر تو را زبید به هر کشور فرستادن  
سعادت می‌کند سعیی که با شیرازم اندازد      ولکن خاک را نتوان به گردون بر فرستادن  
(سیف فرغانی، ۱۳۶۴: ۱۱۱-۱۱۲)

او بیش از پنجاه بار به غزلیات سعدی پاسخ گفته و اشعاری از سعدی را در شعر خود تضمین کرده است. و در یکی از اشعارش به خود بالیده و با تضمین مصرعی از سعدی، گویی مورد تشویق سعدی قرار گرفته است:

نوبت توسطت سیف فرغانی      به سخن شور در جهان انداز  
کافرین می‌کنند بر سخت      «شکر از مصر و سعدی از شیراز»  
(همان، ۳۰۷)

### زنگی بخارایی، محمدبن محمود

متوفای حدود ۷۱۳ که هم‌عصر سعدی بوده و در بغداد زندگی می‌کرده است و در رسائل خود که امروزه زنگی‌نامه خوانده می‌شود بسیاری از اشعار سعدی را ضبط کرده است. (ر.ک. نحوی، ۱۳۸۵: ۵۵ و ۵۶)

عمادبن محمد الثغری در *جواهرالاسمار* یا *طوطی‌نامه* که در حدود ۷۱۲ یا ۷۱۳ در شهر دهلی هند تألیف شده است اشعار فراوانی از *غزلیات* و *گلستان* سعدی را نقل کرده است. (همان، ۵۷-۶۰)

تا اینجا بخشی از قلمرو وسیع شهرت سعدی بیان شد، که طبیعتاً همه‌ی این‌ها در همه‌ی این سرزمین‌ها، سعدی و شیراز را با هم می‌شناخته‌اند و این شهرت جهانگیر در عصر زندگی، در میان تمامی شاعران گذشته، ویژه‌ی سعدی است و بدون تردید هیچکدام از شاعران ایران به اندازه‌ی او در زمان حیات خود تا این اندازه مشهور نبوده‌اند. اینک به بخش دوم این مقاله که مربوط به حضور شیراز در شعر فارسی از قرن هفتم به بعد است می‌پردازیم که با شهرت سعدی ارتباطی تنگاتنگ دارد.

### ۵. ۲. آوازه‌ی شیراز در اشعار هم‌زمان با سعدی و پس از آن

ذکر نام و آوازه‌ی شیراز پس از ظهور سعدی، با پیش از عصر او به هیچ وجه قابل مقایسه نیست، چنانکه دیدیم نام شیراز در شعر شاعران پیش از سعدی فقط چند بار آن هم اغلب به ضرورت قافیه آمده بود؛ اما پس از سعدی، به فراوانی و با علاقه‌ای



شگرف از شیراز یاد شده است؛ برای نمونه نام شیراز را در برخی از اشعار شاعران پس از ظهور سعدی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. سیف فرغانی (متوفای ۷۰۵ هـ) چنانکه پیش از این، ملاحظه شد، در مدح سعدی گفته بود:

نمی‌دانم که چون باشد به معدن زر فرستادن به دریا قطر آوردن به کان گوهر فرستادن و در این شعر شیراز را معدن و دریا و کان خوانده بود؛ این سخنان به خاطر وجود سعدی است.

## ۲. همام تبریزی

همام‌الدین تبریزی شاعر بزرگ قرن هفتم و هشتم (حدود ۶۳۶ هـ-۷۱۴ هـ) غزل زیبایی به مطلع

به یک کرشمه توانی که کار ما سازی ولی به چاره‌ی بیچارگان نپردازی

سروده است که آن را با بیت زیر ختم کرده است:

همام را سخن دلفریب و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی  
(همام تبریزی، ۱۳۷۰: ۱۵۳)

وفات همام تبریزی سال ۷۱۴ هجری است و این امر نشان می‌دهد که سعدی و شاید اندکی نیز شاعران دیگر شیراز، چنان رونقی به شعر فارس داده بودند، که به قول همام، برای شهره شدن و مقبول افتادن شعر، باید شیرازی بود! تأثیرپذیری همام از شیخ اجل بویژه در مضمون‌یابی در جای جای دیوانش هویداست و ده‌ها غزل به اقتضای او سروده است. که به ذکر چند مورد، بسنده می‌شود:

همام:

با آن که برشکستی چون زلف خویش ما را گفتن روا نباشد پیمان‌شکن نگارا  
(همام، ۵۷)

سعدی:

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا گر تو شکیب داری طاقت نماند ما را  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۴۱۳)

همام:

ساقی همان به کامشبی در گردش آری جام را / وزعکس می روشن کنی چون صبح صادق شام را  
(همام، ۱۳۷۰: ۵۸)

سعدی:

امشب سبک تر می زنند این طبل بی هنگام را؟ / یا وقت بیداری غلط بوده است مرغ بام را  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۴۱۶)

همام:

بیا بیا که ز هجر آمدم به جان ای دوست / بیا که سیر شوم بی تو از جهان ای دوست  
(همام، ۱۳۷۰: ۷۶)

سعدی:

مرا تو غایت مقصودی از جهان ای دوست / هزار جان عزیزت فدای جان ای دوست  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۴۴۹)

همام در بیتی از مفردات نیز چنین از شیراز یاد کرده است.

چو تو از جانب شیراز به تبریز آیی / شکر آن نعمت را وام کنم گویایی  
(همام، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

### ۳. امیر خسرو دهلوی

چنان که گفته شد خان شهید، فرمانروای هند، خواهان حضور سعدی در درگاه خویش بود، اما سعدی به بهانه‌ی پیری از رفتن به آنجا پرهیز کرد و مجموعه‌ای از اشعار خویش را برای او فرستاد. در همین زمان امیر خسرو دهلوی، شاعر بزرگ هندی (۶۵۱-۷۲۵) در دربار این خاندان به سر می‌برد. او در غزل‌سرایی به طور تام و تمام پیرو شیخ اجل بود و این امر نشان می‌دهد که غزلیات سعدی تا چه اندازه در هندوستان مقبول افتاده و امیر خسرو را چنان تحت تأثیر قرار داده است که خود گفته است:

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بریخت / شیره از خمخانه‌ی مستی که در شیراز بود  
(شبلی نعمانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۶)

اگر کسی غزلیات امیر خسرو را با غزلیات سعدی مقایسه کند، میزان تأثیرپذیری

امیر را از سعدی به وفور خواهد دید. (ر.ک. همان، ۱۰۵)

شبلی نعمانی گفته است: «چنانچه بر غزل‌گویی امیر بخوایم تقریظی بنویسیم

کافی است همین قدر گفته شود که آن همان شراب خمخانه‌ی سعدی است که دوباره

کشیده شده و تیز و تند گردیده است.» (همان، ج ۲: ۱۲۵) امیرخسرو در ضمن یکی از ابیات مطلع الانوار، از خود خجالت کشیده که پس از سعدی شعر بگوید.

وز خوشی طبع نشانی دهد      ور غزلت یاد جوانی دهد  
هرچه تو گویی به از آن گفته‌اند      تن زن از آن هم که کسان گفته‌اند  
شرم نداری که بگویی سخن؟      نوبت سعدی که مبادا کهن  
(دهلوی، ۱۳۶۱: ۱۲۰)

#### ۴. امیرحسن دهلوی

دیگر شاعر بزرگ هندی که هم‌عصر امیرخسرو و دوست و همراه او بود، امیرحسن دهلوی (متولد ۶۴۹-۶۵۰ هـ و متوفای ۷۳۷ یا ۷۳۸) است. امیرحسن چنان در غزل‌سرایی تحت‌تأثیر سعدی قرار گرفته بود و به شیوه‌ی او شعر می‌سرود که او را «سعدی هندوستان» خوانده‌اند. امیرحسن خود بارها به وامداری خود از سعدی اقرار کرده است:

حسن گلی ز گلستان سعدی آورده است      که اهل دل همه گلچین آن گلستانند  
(دهلوی، ۱۳۸۳: ۱۵۷)

او به همین مناسبت چندین بار از شیراز یاد کرده و معتقد است که جلد سخنش شیرازه‌ی شیرازی دارد و بدان استوار است.

از نظم حسن نوشد دیباجه‌ی حسن آری      جلد سخنش دارد شیرازه‌ی شیرازی  
(همان، ۳۷۸)

مانند بیت امیر خسرو، در دیوان حسن نیز برخورداری از خمخانه‌ی سعدی، بدین شکل آمده است:

در خم معنی حسن را شیرهی نوریخت عشق      شیره از خمخانه‌ی مستی که در شیراز بود  
(همان، ۱۶۲)

در تاریخ ادبیات در ایران اثر صفا بیت زیر نیز از قول حسن دهلوی نقل شده است:

گر بنوشی دُردی از خمخانه‌ی دُرد ای حسن      داد معنی از می سعدی شیرازی دهی  
(صفا، ۱۳۶۹: ج ۳/۲: ۸۲۷)

## ۵. اوحدی مراغه‌ای

یکی از شاعران بزرگی که اواخر روزگار سعدی را درک کرده، اوحدی است. او در سال ۶۷۳ در مراغه چشم به جهان گشوده و حدود سال ۷۳۸ در همان شهر دیده از جهان فرو بسته است. این شاعر خوش‌سخن نیز از مکتب غزل‌سرایی سعدی برخوردار شده و چندین غزل به شیوه‌ی او سروده است؛ مانند:

سعدی:

فَرخِ صَباحِ آنکه تو بروی نظر کنی      فیروز روز آنکه تو بر وی گذر کنی  
(سعدی، ۱۳۶۲: ۶۴۳)

و اوحدی سروده است:

روشن دل کسی که تو باز آیی از درش      تاریک دیده‌ای که به روی تو باز نیست  
(اوحدی مراغه‌ای، ۱۳۴۰: ۱۲۲)

اوحدی با عنایت به سعدی، چندین بار نام شیراز را در اشعار خویش آورده است. مثلاً با توجه به این‌که اصالت اصفهانی داشته، گفته است:

قصه‌ی اوحدی از راه سپاهان بشنو      هم‌چو آوازه‌ی سعدی که ز شیراز آید  
(همان، ۲۱۴)

گر تو ای طرفه‌ی شیراز چنین خواهی کرد      بر سر فتنه به تبریز و به بغداد از تو  
(همان، ۳۳۴)

و یا:

بیش‌نگویی سخن از ناز او      گر به تو گویم سخن از ناز من  
چند ز شیراز و ز رومم دگر      رخت به روم آور و شیراز من  
(همان، ۵۵)

## ۶. خواجوی کرمانی

نخلبند شعرا، کمال‌الدین محمود بن علی کرمانی از شاعران استاد زبان فارسی، متولد ۶۸۹ ق در کرمان و متوفای ۷۵۳ در شیراز است. خواجو از بزرگ‌زادگان کرمانی است که به اغلب نقاط جهان اسلام سفرهایی طولانی داشته است. او میان دو شاعر بزرگ شیراز سعدی و حافظ زندگی کرده و اشعار زیبایش تحت‌الشعاع این دو بزرگ، قرار گرفته است.

خواجو بدون تردید، از شیوه‌ی غزل‌سرایی سعدی به فراوانی بهره برده است و از طرف دیگر، خواجه حافظ از اشعار او به وفور بهره‌مند شده است. خواجو چند بار در اشعار خویش از شیراز یاد کرده است؛ او در غزلی با مطلع:

بلبل دل‌شده از گل به چه رو باز آید      که دلش هر نفس از شوق به پرواز آید  
چنین سروده است:

هر نسیمی که ز شیراز نخیزد باد است      خنک آن باد که از جانب شیراز آید  
(خواجوی کرمانی، ۱۳۷۴: ۲۴۷)

و در غزلی که به پیروی از قصاید خاقانی سروده است، در وصف محبوبی ترک‌زبان گفته است:

آن ترک بلغاری نگر با چشم خون‌خوار آمده      خورشید قندزپوش او آشوب بلغار آمده  
...چشم‌آفت مستان شده، رخ طیره‌ی بستان شده      شیراز ترکستان شده کان بت ز فرخار آمده  
(همان، ۷۵۹)

به عنوان نمونه‌هایی از تأثیرپذیری و نقل اشعار سعدی، به ابیات زیر توجه فرمایید:  
سعدی:

دگر به روی کسم دیده بر نمی‌باشد      خلیل من همه بت‌های آزی بشکست  
خواجو:

دل‌م به بت‌کده می‌رفت پیش از این لیکن      خلیل من همه بت‌های آزی بشکست  
(همان، ۳۳)

سعدی:

سعدیا عشق نیامیزد و عفت با هم      چند پنهان کنی آواز دهل زیر گلیم  
خواجو:

بیا و خیمه به صحرای عشق زن خواجو      که طبل عشق نشاید زدن به زیر گلیم  
(همان)

#### ۷. عماد فقیه

شیخ‌الاسلام خواجه عمادالدین علی فقیه کرمانی از شاعران بزرگ قرن هشتم هجری است. این شاعر فقیه و زاهد، علاقه‌ی فراوانی به سعدی داشته و ضمن تأثیرپذیری از وی، چند بار به بزرگی از او یاد کرده که این یادکرد، با نام شیراز همراه است. او در ضمن بیتی که از خود ستایش کرده و سروده است:

مشهور شد به نظم روان در جهان عماد لیکن به گرد سعدی شیراز کی رسد؟  
(عماد فقیه کرمانی، ۱۳۴۸: ۱۳۶)

او همچنین در ضمن قصیده‌ای در مدح محمد مظفر با مطلع  
مرا به دولت و اقبال خسرو غازی میسر است در این مملکت سرافرازی  
سروده است:

...از این قصیده غرض نکته‌ای است اگر برسد به سمع اشرف نواب خسرو غازی  
به جان جمله‌ی صاحب‌دلان که این درویش اگرچه پیرو سعدی است، نیست شیرازی  
(همان، ۳۴۵)

#### ۸. سلمان ساوجی

خواجه جمال‌الدین بن خواجه علاءالدین محمد در شعر، «سلمان» تخلص می‌کرده  
است. او حدود سال ۷۰۹ در ساوه از خانواده‌ای نسبتاً معروف، به دنیا آمده بود و سال  
مرگ او را حدود ۷۷۷ هجری دانسته‌اند. (صفا، ۱۳۶۹، ج ۳/۲: ۱۰۰۴)

سلمان در شاعری چنان توانا بود که در یکی از غزلیات منسوب به حافظ، سرآمد  
فضلا و پادشاه ملک سخن و جمال ملت و دین و خواجه‌ی جهان، خواننده شده  
است:

سرآمد فضلاى زمانه دانی کیست؟ جمال ملت و دین، خواجه‌ی جهان سلمان  
(همان، ۱۰۱۱)

سلمان در غزلی ساده و روان با مطلع  
سحرگه بلبلی آواز می‌کرد همی نالید و با گل ناز می‌کرد

از آب رکن‌آباد و خطه‌ی شیراز، به نیکی یاد کرده است:

به هر آهی که می‌زد در غم یار مرا با خویشتن دم‌ساز می‌کرد  
نسیم صبح دید و می‌شنیدم دلم دیوانگی آغاز می‌کرد  
خیال آب رکن‌آباد می‌پخت هوای خطه‌ی شیراز می‌کرد  
(سلمان ساوجی، ۱۳۶۷: ۸۹)

#### ۹. عیب زاکانی

تولد خواجه نظام‌الدین عیب‌الله زاکانی قزوینی در اواخر قرن هفتم و اول قرن هشتم در

قزوین است. او از شاعران خوش‌بیان است و تا پیش از مشروطیت، بزرگ‌ترین طنزپرداز زبان فارسی به حساب می‌آید.

عبید به ابواسحاق اینجو علاقه‌ی فراوانی داشته و در زمان او، در شیراز می‌زیسته و به این شهر و زیبایی‌های آن، دل‌بستگی فراوانی داشته و از شهر شیراز و نزهت‌گاه‌های آن به نیکی یاد کرده است. از اشعار عبید که با توجه به اشعار سعدی و با تضمین دو مصرع او در دو بیت، سروده، می‌توان غزل زیر را مثال زد:

<p>غریب را وطن خویش می‌برد از یاد که باد، خطه‌ی عالیش تا ابد آباد به هر چمن که رسی جلوه می‌کند شمشاد «جهان بر آب نهاده است و آدمی بر باد» «غلام همّت آنم که دل بر او نهاده» (عبید زاکانی، ۱۳۳۲: ۴۳)</p>	<p>نسیم خاک مصلی و آب رکن‌آباد زهی خجسته مقامی و جان‌فزا ملکی به هر طرف که روی نغمه می‌کند بلبل به سوی باده و نی میل کن که می‌گویند خوش است ناز و نعیم جهان ولی چو عبید</p>
---	---

که مصرع‌های دوم دو بیت آخر، از سعدی است.

او در غزل دیگری نیز که به اقتفای غزل معروف سعدی: «می‌روم و ز سر حسرت به قفا می‌نگرم» سروده و بیت آغازین آن را در دو بیت مختلف، تضمین کرده، از شیراز به نیکی یاد کرده است. به نظر می‌رسد این غزل مربوط به روزگاری باشد که شیخ ابواسحاق به دست امیر مبارزالدین محمد، کشته شده و عبید اجباراً شیراز را ترک می‌کرده است:

<p>وه کز این رفتن ناچار چه خونین جگرم زین سفر تا چه شود حال و چه آید به سرم «می‌روم وز سر حسرت به قفا می‌نگرم» «خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم»... (همان، ۵۹)</p>	<p>رفتم از خطه‌ی شیراز و به جان در خطر می‌روم دست‌زنان بر سر و پا اندر گل ...بی‌خود و بی‌دل و بی‌یار برون از شیراز قوت دست ندارم چو عنان می‌گیرم</p>
---	--

او در ضمن مدح شاه شیخ ابواسحاق نیز چنین سروده است:

<p>بهشت روی زمین است خطه‌ی شیراز (همان، ۲۲)</p>	<p>به یمن معدلت شاه شیخ ابواسحاق</p>
---	--------------------------------------

و غزل دیگری که سراسر وصف لذت‌ها و خوشی‌های عبید در شیراز است با مطلع:

مرا دلی است گرفتار خطه‌ی شیراز ز من بریده و خو کرده با تنعم و ناز  
(همان، ۹۳)

به جز شاعرانی که از آن‌ها یاد شد و برخی از اشعارشان مورد بررسی قرار گرفت ده‌ها شاعر دیگر مانند کمال خجندی، شاه نعمت اله ولی و ... تحت تأثیر شیخ، از شیراز یاد کرده‌اند که بررسی شعر آن‌ها این مقاله را طولانی‌تر خواهد کرد. همین قدر باید گفت که تقریباً تا پایان قرن نهم شیخ اجل در این میدان یکه تازی کرده است.

### ۶. نتیجه‌گیری

از مجموعه‌ی بررسی‌هایی که به عمل آمد معلوم می‌شود که شیخ بزرگ شیراز تأثیر شگرفی در نام‌آوری و شهرت شیراز داشته و این تأثیر همچنان ادامه دارد. چنانکه گذشت، در شعر اغلب شاعران پیش از سعدی اصلاً نامی از شیراز نیامده است و در اشعار آن شاعران اگر ندرتاً از شیراز نامی آمده است، اغلب به ضرورت قافیه بوده و این شهر هیچ ترجیحی بر شهرهای دیگر نداشته است.

با ظهور شیخ اجل، همراه با انتشار نام و اشعار او، نام شیراز نیز در اقصا نقاط جهان به خوبی و زیبایی منتشر شد. سعدی هم خود اشعار بسیاری در توصیف زیبایی‌های شیراز و مردمش سرود و هم به هر کجا که خود یا اشعارش رفت، نام نیک شیراز را با خود برد. علاوه بر این‌ها شاعران هم‌عصر و شاعران پس از روزگار سعدی که تحت تأثیر اشعار زیبای سعدی قرار گرفته‌اند، همگی از شهر شیراز نیز به نیکی و زیبایی یاد کرده‌اند؛ به طوری که تقریباً تا پایان قرن نهم، اغلب شاعران فارسی‌گوی، از سعدی تقلید کرده‌اند و همگی شیراز را به نیکی ستوده‌اند. در این خصوص، نقش سفرنامه‌نویسان و تذکره‌نگاران آشنا با سعدی را نیز نباید نادیده گرفت. حتی وجود آرامگاه سعدی و سپس حافظ در شهر شیراز و فراخواندن آنان خوانندگان را به دیدن و بویدن خاک گورشان، خود تأثیری شگرف در شهرت جهانی شیراز داشته و سالانه جمعیت بزرگی از ایران و جهان، به زیارت می‌آیند و نام شیراز را با خود به همه جا می‌برند. به علاوه در یکی دو قرن اخیر با ترجمه اشعار سعدی و حافظ به دیگر زبان‌های دنیا، نام شیراز بیش از پیش در همه‌ی جهان گسترده است.



### فهرست منابع

- ا.ج. آبروی. (۱۳۶۵). *شیراز مهد شعر و عرفان*. ترجمه‌ی منوچهر کاشف، تهران: علمی و فرهنگی.
- استخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۶۸). *مسالک و ممالک*. به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- اسعدگرگانی، فخرالدین. (۱۳۸۱). *ویس و رامین*. تصحیح محمد روشن، تهران: صدای معاصر.
- امیرمعزی، محمدبن عبدالملک. (۱۳۶۳). *دیوان کامل اشعار*. مقدمه و تصحیح ناصر هیّری، تهران: مرزبان.
- اوحدی مراغه‌ای. (۱۳۴۰). *دیوان اشعار*. تصحیح سعید نفیسی، تهران: امیرکبیر.
- باباطاهر عریان. (۱۳۶۶). *دیوان باباطاهر*. با خط حسین خسروی، نشر طلوع.
- خواجوی کرمانی. (۱۳۷۴). *دیوان اشعار*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری، شرکت انتشاراتی پارنگ.
- خوب‌نظر، حسن. (۱۳۸۰). *تاریخ شیراز*. به کوشش جعفر مؤید شیرازی، تهران: سخن.
- دهلوی، امیرخسرو. (۱۳۶۱). *دیوان*. به اهتمام م. درویش، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: جاویدان.
- دهلوی، حسن. (۱۳۸۳). *دیوان اشعار*. به اهتمام سید احمد بهشتی و حمیدرضا قلیج‌خانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- سعدی شیرازی، مصلح الدین. (۱۳۶۹). *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سعدی شیرازی، مصلح الدین. (۱۳۶۲). *کلیات سعدی*. به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- سلیمان ساوجی. (۱۳۶۷). *دیوان اشعار*. به اهتمام منصور مشفق، تهران: صفی علی شاه.
- سیف فرغانی. (۱۳۶۴). *دیوان اشعار سیف*. تصحیح ذبیح الله صفا، تهران: فردوسی.
- شبلّی نعمانی. (۱۳۶۳). *شعرالعجم*. ترجمه‌ی سید محمدتقی فخر داعی، تهران: چاپ دنیای کتاب.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات در ایران*. تهران: فردوسی.

عبید زاکانی. (۱۳۳۲). کلیات عبید. تصحیح عباس اقبال آشتیانی، نشر مجله‌ی ارمغان، چاپخانه‌ی شرق.

عماد فقیه کرمانی. (۱۳۴۸). دیوان قصاید و غزلیات. تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ، تهران: چاپخانه‌ی اکونومیست.

فرخی سیستانی، (۱۳۶۳). کلیات دیوان. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار.

نحوی، اکبر. (۱۳۸۵). «آوازه‌ی سعدی در قرن هفتم». سعدی‌شناسی. دفتر نهم، به کوشش کورش کمالی سروسستانی، صص ۴۵-۶۲.

مجد همگر. (۱۳۷۵). دیوان اشعار. تصحیح احمد کرمی، تهران: ما.

همام تبریزی. (۱۳۷۰). دیوان اشعار. تصحیح رشید عیوضی، تهران: صدوق.

Archive of SID